

اپیکور

ترجمه و اقتباس دکتر حسینقلی فولی ایلی

تحمل رنج

قوت و خوبی مذاهب است که علت وجود و ختم حیات را بشریقه‌ها مانند وقتی شخص عقاید حکمت اخلاقی را در انداخت ، چنانچه ماهمه تقریباً اینکارا در این قرن علم و آزادی روحانی کرده ایم ، دیگر هیچگونه وسیله نمیماند که بدانیم چرا شخص در این دنیا است و برای چکاری در اینجا آمده .

سر تقدیر ما را کاملاً در مرموزات قدرت حیران میسازد و باید حقیقتاً در مرموز آفرینش فکر نکرد و پیرامن اسرار وجود بطواف بر نیامد و گرنه درد ریای جهل و حیرت غوطه ور و حزن و تنفر سرا پای ما را فرو خواهد گرفت . درد طبیعی و رنج اخلاقی و بدبختیهای روح و حواس ، سعادت اسرار ذات اختیار تمام قابل تحمل میباشد اگر شخص درك نظم و صرفه جوئیرا بکند و اگر معتقد بوجود يك قادر متعالی باشد . صاحب ایمان از اثرات وارده و جراحات دلتك نیست بلکه مسرت هم دارد ، ناعدالتی و مظالم دشمنانش را مطبوع و گوارا تلقی میکند ، تقصیرات و گناهان هم از او سبب امید نمیکنند . امامدريك دنیائی که هر عقیده روشنی خاموش است رنج و دردم معنای نود را گم میکنند و دیگر ظاهر نمیشوند مگر مثل شوخیهای نفرت آور و مضحکه های شوم .

عفت يك تقوائى است

در دوازده سال قبل که خود را در (سن لو) یافتم در خانه یکی از دوستان که در این شهر کوچک کوهستانی منزل داشت بیک کشیش عالم فصیحی برخوردی در گفتگوی با او لذت بردم و کم کم اعتماد او را جلب کرده و در موضوعات مهمه صحبت‌هایی داشتم که در آنها نفوذ قوای عقلانی و عفت عالیه روح وی هویدا میشد که او یک عاقل یک مقدسی است. آن فیلسوف بزرگ ضمیر شناس و آگاه گفته های الهی را با چنان قدرت و دلپسندی بیان و تفریر میکرد که هیچ چیز در این شهر کوچک بقدر شنیدن صحبت‌های او نزد من عزیز نبود. معینا چندین روز جرئت نگاه کردن او را نداشتم زیرا از حیث قد و شکل و شمایل یک شخص عجیب‌الخلق بود.

شخصی بود قد کوتا، پیچیده پای کج و معوج در لباس کشیشی خود در جست و خیز و تلاش مثل آنکه در یک کبسه باشد و بر روی پیشانی حلقه های خرمائی زلفها که کاشف جوانیش بود او را موحش تر کرده بودند عاقبت بخود جرئت داده تا او را از روبرو بنگرم، از زشتی او یک نفع کاملی بردم، او را تماشا نموده و در بحر وجودش غوطه ور بودم در حالیکه لبهای در یک تبسم باک و لطیف سر دندانرا نشان میداد و چشمانش در حال جستجوی سماوات میان پلکهای خون آلود می‌غلبیدند. او را تماشا میکردم و در عوض نفرت و شکایت بر چنان موجودی حسد بردم که با وجود بد ریختی کامل و اختلال عضلات و ضعف حواس و وسوسه که شب در تاریکیهای خود باعث میشود تا حد معجزه مصون و محفوظ ماده او را فرد خوشحالی در نوع بشر شناختم.

خلاصه یکروز که هر دو در آفتاب از سرازیری تپه ها با این می آمدیم و بیغرضانه مباحثه میکردیم آن کشیش ناگهان ایستاد و بسختی دستش را روی بازوی من گذارد و بایک صدای مرتعشی که هنوز میشنوم من گفت: با یقینی

که دارم حاضر ثابت کنم که « عفت يك تقوای است که نمیتواند بدون کمک و یاری خداوند محفوظ بماند » این حرف در نظرم غرقاب بی پایان گناهکاران شهوت آسکار ساخت . و با خود گفتم کدام عادل و سوسه نشده است حتی آنکه علی الظاهر جسمش برای رنج و فقرت از دنیا آماده بوده هر گز از غرقاب شهوت و هوا و هوس بگذار نرسیده است .

شاعر

اشخاص بسیار مقدس یا کاملاً آرتیست فکر پاکی ناشی از احساسات در مذهب و صنعت باقی می گذارند . خلاصه شخص احساساتی نیست مگر آنکه يك چیز را پرستش میکند ، شاعر کلمات و صداها را پرستش میکند ، نام تقواهای حیرت آور بعضی ترکیبات سیلابها میدهد و مثل زهاد متمایل است بیاور کردن عبارات و جمله های مذهب و مقدس .

در شعر سازی بیشتر از آنچه گمان میرود آداب مذهبی رعایت میشود و برای يك شاعر کهنه کار شعر ساختن بمنزله بجای آوردن آداب مقدس مذهبی است این حالت روحی اصولاً غیر قابل تغییر است و نباید هیچ متعجب شد از عدم تحملی که اثر طبیعی آنست .

جای تعجب است که آنهایکه حقیقاً یا ناحق ادعا میکنند که بیشتر تغییرات در شعر داده اند همانکسانی هستند که چیزهای تازه و نو ظهور را باخشم زیاد و فقرت فراوان از خود دور میکنند .

کسانیکه باعث و شر يك انقلاب بوده اند تحمل نمیکند که بعد از خودشان دیگر مردم انقلاب جو باشند و همینطور شعرای پیری که جلوه و برجستگی آنها در تغییر شعر و عبارت مشهور شده نمیخواهند کسان دیگر از آن نوع تغییرات دهند و این از عادات بشری است .

وقتی شخصی يك ناقل کامل نیست خیلی در رنج است اگر ببیند

حیات بهر از خودش ادامه مییابد . و خود را غرق در جریان اشیاء حس میکند .
شاعر . سناتور یا کفاش یقین دارند که خود انجام قطعی دنیا و عقل کلی عالم
وجودند . -

- قوه واهمه در صنعت -

میتوان گفت شعرا قوانین علمی را که هنگام ساختن اشعار عالی باید رعایت کنند . اغلب اوقات نیمشناسند . در خصوص علم عروض با دلیل به تجربیات ساده و بی آرایش خود علاقه دارند . کسیکه آنها را از آنبات ملامت کند بسیار احمق است ، در صنعت مثل عشق قوه واهمه کافی است و علم در آن يك روشنائی مزاحمی وارد میسازد اگر چه وجاهت و قشنگی از هندسه در آمده ولی تنها بواسطه احساسات ممکن است از آن اشکال ظریفی اختیار نمود .
شعرا خوشحالند ، چون یکقسمت قوه آنها در جهلشان است . فقط نباید که با آنها خیلی سخت درسرواین صنعتی خودشان نزاع کنند ، آنها در آنجا غموشانرا بایی گناهیشان از دست میدهند و مثل ماهیهای از آب در آمده تقلا و تلاش بیهوده در نواحی خشک قواعد و قوانین میکنند . -

- خودت را بشناس -

« خودت را بشناس » یک عبارت بسیار بيمصرف فلسفه یونان است ماهر گزی خودمان ونه دیگری را نخواهیم شناخت . مقصود این است و بس !
ایجاد عالم برای ما محال و دانستن آنها غیر ممکن است . هرول فیلسوف آلمانی در این باب سوء ظنی داشت . ممکن است که هوش روزی در ساختن جهانی بکارما بخورد ولی در شناختن آن هرگز ! همچنین غیر عادلانه صرف هوش خواهد شد اگر آنها برای جستجری حقیقی بکار برند و نیز قضاوت عادلانه بین افراد بشر و اعمالشان کمتر میتواند بکارما بخورد .

تخیل سبب تمام دردها است

شما میگوئید تخیل و اندیشه سبب تمام دردهای ما است . برای باور

کردن اینحالت بی اندازه شوم باید اغراق زیادی در عظمت و قدرت هوش گفت در حقیقت هوش خیلی کمتر از آنچه باور میشود روی فطرت و احساسات طبیعی قوه متصرفه دارد. حتی اشخاصی هم که هوششان بیشتر قوت دارد مثل سایر افراد بشر خود پسند و لذیم و شهوت پرست میباشند:

هرگز يك فیزیولوژیستی دیده نمیشود که ضربان قلب و نظم تنفسش را مطیع دلای کند، در تمدن پر از علم و دانش بنظر آنهائی که قوه دراکه و حس مشترکشان تنها کار میکند. اعمالی که انسان با يك قاعده فلسفی بآنها تسلیم میشود بسیار کم و بی اهمیت اند. نسبت بحرکات انمکاسی آقدر، قوا و امتان کم است که جرأت نمیکند بگویم در انجمن های انسانی یکحالت روحانی مخالف با حالت طبیعت یافت میشود.

از هرجهت يك تناسخی مذهب فرقی با مابقی افراد بشر ندارد هر قدر که مردم باور کنند و هر اندازه که مایل است مردم معتقد باشند چه چیز است خیال کردن؟ و چگونه خیال میکنند؟ ما خیال نمیکنیم مگر با کلمات این تنها شهوت پرستی است و بطرف طبیعت میکشاند در اینجا فکر کنید بکنفر تناسخی برای ساختن سلسله عالم ابزار و آلتی ندارد مگر فریاد کامل میمونها و سگها. آنچه را که او دقت نظر عمیق و قاعده برتری مینماید عبارت از متصل کردن اصوات هم آهنگ است در یکظم دلپسندی که فریاد گرسنگی و خوف و عشق در جنگلهای اولیه میکشیدند و بآنها کم بسته شده اند معانیی که بهم تصور میشدند وقتی که به تنهایی آزادند.

خوف نداشته باشید که این رشته فریادهای کوچک خاموش و ضعیف که يك کتاب فلسفه را میسازند از خودشان در عالم بسیار چیز بما بیاموزند تا دیگر نتوانیم در آنجا زندگی کنیم در شبی که تمام آنجا هستیم عالم (دانا) تکیه بدیوار میکند و نادان راحت وسط اطاق میایستد.